

روزنامه‌صبح

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی



آرژانتین

چهار به چهار

برده‌برداری از درام جذاب هفته هشتم لیگ بر تر

پایان ۲۵روز سکوت

نازنین دشتی

پس از وقفه‌ای ۲۵روزه و پشت سر گذاشتن روزهای بر تب و تاب فیفادی، تنور بیست و ششمین دوره لیگ بر تر فوتبال ایران از امروز و با برگزاری دیدارهای هفته هشتم دوباره داغ خواهد شد. هفته‌ای که در دل خود داستان‌های ناگفته بسیاری دارد؛ از سرمربیایی که روی لبه تیغ قدم می‌زنند و برای بقای می‌جنگند، تا بازیکنانی که باید در مستطیل سبز ثابت کنند مستحق توجهات بوده‌اند. در این شرایط شاید بد نباشد نگاهی به مهم‌ترین سوزهای بازی‌های امروز و فردا داشته باشیم.

بدون شک حساس‌ترین، ملتهب‌ترین و جذاب‌ترین دوئل هفته هشتم امروز در ورزشگاه مملو از تماشاگر تبریز به نمایش در خواهد آمد؛ جایی که تراکتور خرم‌خوردۀ باید از استقلال بدون باخت پذیرایی کند و در مرکز این میدان مین‌گذاری شده، که نام بیش از همه می‌درخشد؛ جواد نکونام. سرمربی اسبق آبی‌پوشان پایتخت، پس از حدود سه سال دوری، حالا برای دهمین بار در قامت قیب برابر عشق قدیمی‌اش صف‌آرایی می‌کند. تراکتور که لیگ را طوفانی آغاز کرده بود، پیش از تعطیلات فیفادی با دوسیلی سخت از استقلال خوزستان در لیگ بر تر و شباب‌لاهی امارات در لیگ نخبگان مواجه شد. نکونام به خوبی می‌داند که تیم سه‌رأب بختیاری‌زاده تا اینجای کار شکستی را نپذیرفته و ناگامی در این نبرد کامتبیازی، تی‌تی‌ها را وارد یک بحران ویرانگر خواهد کرد. پیروزی در این دوئل، جایگاه نکور را روی نیمکت سرخ‌های تبریز به دژی ستیغر ناپذیر تبدیل می‌کند.

برای محمدنوری، سرمربی جوان و تحت‌فشار صنعت‌نفت آبادان، دیدار با پرسپولیس یک بازی معمولی نیست؛ این نبرد مرگ و زندگی است. سکان‌دار زردپوشان که این روزها آماج تندترین انتقادات از سوی هواداران پرشور آبادانی قرار گرفته، در متزلزل‌ترین جایگاه ممکن به سر می‌برد. نوری که سال‌ها با زوربند کاپیتانی پرسپولیس را بر بازو می‌بست و سابقه دستکاری مهدی تارنار را نیز در کارنامه دارد، حالا باید در قامت یک ناچی برابر تیم سابقش بایستد. جدال با پرسپولیس برای اوسراسر نوستالژی و البته استرس است. آیا کاپیتان دیروز سرخ‌های تواند تیمش را از دل این موقعیت ترسناک به سلامت عبور دهد یا این بازی نقطه پایانی بر ماجراجویی او در برزیل ایران خواهد بود؟



نیمکت‌های بی‌قرار، بهترین توصیف برای تقابل نساجی و ذوب‌آهن است. در قامت‌شهر، پس از اختلافات عمیق مجتبی حسینی باشهاب‌زندی (مدیرعامل باشگاه)، نیمکت نساجی دچار زلزله شد و سعید دقیقی، با پشتوانه همکاری موفقش با زندگی در شمس‌آذر، هدایت به‌ری‌های مازندران را بر عهده گرفت. دقیقی در اولین گام خود باید تیمی را هدایت کند که تشنه پیروزی است. در سوی مقابل، عبدالله ویسی، فاتح لیگ پانزدهم با استقلال خوزستان، روزهای تاریکی را در ذوب‌آهن بحران زده سپری می‌کند. ویسی تا پای استعفا پیش‌رفت اما مدیریت گاندوها را موافقا بکارد. بااین حال، یک لغزش دیگر در مازندران می‌تواند طغاب نجات ویسی را برای همیشه پاره کند.

سرهای پوشان سیرجان با روحمیه مضاعف ناشی از پیروزی مقابل شمس‌آذر و تساوی ارزشمند برابر الجزیره امارات، به استقبال استقلال خوزستانی می‌روند که لقب غول‌کش را یک می‌کشد. شاگردان امیر خلیف‌فصل پیش از فیفادی دست به کار بزرگی زدند و اولین باخت تراکتور را رقم زدند. مهدی رحمتی، سرمربی گل‌گهر، برای عبور از سد محمدامین رضایی (دروازبان حریف)، تمام امیدش به پاهای مجید علیاری است. مهاجم بلندقامتی که موتور گلزنی‌اش در دیدار قبل روشن شده و می‌خواهد روند صعودی خود را مقابل خوزستانی‌های سرسخت حفظ کند.

زبیر نیک‌نفس، هافبک باتجربه‌ای که روزگاری با فولاد جام حذفی را بالای سر برد و از همانجا مسافر استقلال شد، حالا در قامت رهبر خط میانی تیم تازه‌وارد مس شهر با یک به اهواز بازی می‌گردد. تیم تحت هدایت قاسم شهباک به تاژی طعم حضور در لیگ بر تر را چشیده، حساب ویژه‌ای روی تجربه «پوپ» باز کرده‌است. تقابل مس با فولاد تحت هدایت حمید مطهری، جدالی فیزیکی و تاکتیکی در میانه میدان خواهد بود و عدم نتیجه‌گیری می‌تواند تبعات سنگینی برای شهباو تیمش به همراه داشته باشد.

پس از شروعی ناامیدکننده، دیگو تورس، هافبک پاراگوئه‌ای چادرملو، بالاخره در دیدار با صنعت‌نفت از پيله خود خارج شد و گل مهمی به ثمر رساند. خروج هادی حبیبی‌نژاد از چادرملو، بار مسئولیت را روی دوش این ستاره اهل آمریکای جنوبی دوچندان کرده است. تیم سعید اخیری در یک نبرد کاملاً نزدیک و تاکتیکی باید به مصاف خیبر برود و ادامه‌فر در خشان تورس می‌تواند کلید طلایی اردکانی‌ها برای فرار از بحران و رسیدن به سه امتیاز حیاتی این دیدار باشد.

میلا‌دسورگی بدون شک سورپرایز بزرگ امیر قلعه‌نویی در لیست تیم‌ملی برای دیدارهای سپتامبر و اکتبر بود. وینگر ۲۴ساله شمس‌آذر، علی‌رغم عدم ثبت نمایشی خیره‌کننده، بلیت حضور در اردوی تیم‌ملی برای بازی با ازبکستان و روسیه را به دست آورد. هرچند او فرصت‌سازی پیدانکرد و به نیمکت‌نشینی قناعت کرد، اما همین دعوت کافی بود تا نامش سر زبان‌ها بیفتد. حالا سورگی با هرچسب ملی‌پوش باید در نخستین دیدار پس از فیفادی برابر پیکان به میدان برود؛ دیداری که در آن همه چشم‌ها به ساق‌های او دوخته شده تا ثابت کند شایسته این توجه ویژه بوده‌است.

صاحب امتیاز: موسسه اطلاع‌رسانی و خبرگزاری ایلنا

مدیر مسئول: مسعود حیدری

زیر نظر شورای سردبیری

مدیر بازرگانی و روابط عمومی: مرتضی بلوکی



toseeirani.ir

مرثیه‌ای برای وداع لیونل مسی با پیراهن آلبی سلسته و آغاز دلتنگی‌های بی‌پایان مستطیل سبز

آخرین تانگوی پادشاه

می‌سنجیدند. می‌گفتند او در بار سلوناً پادشاه‌است، امادر آرژانتین نمی‌تواند رهبر باشد. می‌گفتند او سرودملی را نمی‌خواند، می‌گفتند او به اندازه کافی عرق نمی‌ریزد. می‌گفتند او دیگونیست. و ققدر این سال‌ها برای او تلخ و طاقت‌فرسایود. خاطره فینال‌های از دست رفته، چون خنجر در قلب او و هوادارانش فرو می‌رفت. جام جهانی ۲۰۱۴ برزیل، جایی که جام طلایی تنها چند سانتی‌متر با چشمان حسرت‌بار او فاصله داشت. کوپا امریکای ۲۰۱۶و ۲۰۱۵، ضربات پنهانی لعنتی و آن لحظه ویرانگر در نیوجرسی که او، باچشمانی سرخ و صدایی لرزان در مقابل دوربین‌هایایستادو گفت: «تیم‌ملی برای من تمام شد. من تمام تالش‌م را کرده‌ام اما این برای من ساخته نشده‌است.» آن شب، گویی قلب آرژانتین از تپش ایستاد. او ز برابر سنگین انتظارات، زیر سایه‌خردکننده مقایسه‌ها شکسته بود. اما قهرمانان واقعی در نقطه پایان، تازه آغاز می‌شوند.

مسی بر گشت، چون نمی‌توانست عشق به وطنش را در سینه خفد. او بر گشت تا نشان دهد که افسانه‌ها با یک شکست تمام نمی‌شوند. و از اینجا به بعد بود که فصلی

چاپ: کار و کارگر ۶۶۸۱۷۳۱۷

نشانی تحریریه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، نرسیده به روانپهر، پلاک ۱۳۲

تلفن تحریریه: ۰۲۱)۶۶۹۵۶۶۰۰

اینستاگرام: @tosee_irani

لحظه‌ای که سوت پایان آن بازی به‌صدا در آمدومسی به‌زانو افتاد و هم تیمی‌هایش مانند پروانه‌هایی که به گرد شمع می‌چرخند، روی سرش ریختند، لحظه تولد دوباره او بود. او دیگر آن پسر تنه‌ای زیر فشار نبود؛ او حالا رهبر بالمانع لشکری بود که حاضر بودند برایش جان بدهند.

اما جهان هنوز منتظر شاهکار نهایی بود. جام جهانی ۲۰۲۲ قطر، حماسه‌ای بود که هومر (شاعر و داستان‌سرای یونانی) فوتبال آن را سرود. هر بازی، یک نبرد گلاباتوری بود و موسی، با ریش‌های جوگندمی و نگاهی که حالا پختگی و اقتدار یک پادشاه خردمند را در خود داشت، تیمش را رهبری می‌کرد. او دیگر فقط با پاهایش بازی نمی‌کرد؛ او با قلبش، با روحش و با تمام وجودش در زمین حضور داشت.

فینال لوسیل برابر فرانسه، زیباترین، دیوانه‌وارترین و دراماتیک‌ترین فینال تاریخ فوتبال بود. وقتی گونزالو مونتهیل آخرین پنهانی را به تور دروازه چسباند، موسی به زانو افتاد، دست‌هایش را روی آسمان گرفت و لیخندی زد که تمام دردهای سالیان گذشته در آن رنگ باخت. وقتی او جام جهانی را در آغوش گرفت و مانند کودکی که عزیزترین اسباب‌بازی‌اش را پیدا کرده، آن را بوسید، سایه‌دیگو برای همیشه از روی شانه‌هایش برداشته شد. دیگو از آسمان لیخند می‌زد و موسی در زمین، تاج‌گذاری می‌کرد. او قاره و جهان را فتح کرد و در این مسیر، قلب‌هایی را تسخیر کرد که حتی مارادونا هم به آنها راه نیافته بود. نسل جدیدی از آرژانتینی‌ها که دیگو رانده بودند، حالا خدای خود را پیدا کرده بودند. حالا، با تماشای تصاویر مراسم خداحافظی او، تمام ایمن خاطرات مانند یک فیلم سینمایی از جلوی چشوی ما می‌جور می‌کنند. او ایستاده است و برپای آخرین بار به هوادارانی که ناش را فریاد می‌زنند، دست تکان می‌دهد. اشک‌های او در این مراسم، از جنس اشک‌های برپای نیوجرسی در سال ۲۰۱۶ نیست. این‌ها اشک‌های حسرت و شکست نیستند؛ اشک‌های مردی هستند که رسالتش را به کمال رسانده است. مردی که هر چه در توان داشت، تا آخرین قطره عرق و خون، به پیراهن کشورش تقدیم کرد. اما در دل این زیبایی و این شکوه، غمی عمیق و گناهانه نهفته است. خداحافظی او از تیم‌ملی، زنگ خطری است که در گوش تمام عاشقان فوتبال به‌صدا در آمده است. این پایان در عرصه ملی، پیش‌درآمدی است بر پایان مطلق او در مستطیل سبز.

ما می‌دانیم که زمان، این حریف بی‌رحم و شکست‌ناپذیر، کم‌کم دارد او را آماده خداحافظی از بازیگری می‌کند. ساق‌های جادویی که روزگاری مدافعان را مانند مجسمه‌هایی چوخی در جای خود میخکوب

شماره ۲۲۹۴/ پنجشنبه ۱۶ مهر ۱۴۰۵/ ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۴۸/ ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶

این اتفاق خوبی برای فوتبال نیست.

فوتبال بدون موسی، مانند آسمان

بدون ستاره، مانند شعری بدون قافیه

و مانند بوم نقاشی بدون رنگ است.

سال‌ها طول خواهد کشید تا کسی

بیاید که توپ این گونه به پاهایش

بچسبد؛ کسی که با یک چرخش ساده،

هندسه زمین را تغییر دهد

می‌کرد، آرام آرام خسته می‌شوند. این اتفاق خوبی برای فوتبال نیست. فوتبال بدون موسی، مانند آسمان بدون ستاره، مانند شعری بدون قافیه و مانند بوم نقاشی بدون رنگ است. سال‌ها طول خواهد کشید تا کسی بیاید که توپ این گونه به پاهایش بچسبد؛ کسی که با یک چرخش ساده، هندسه زمین را تغییر دهد؛ کسی که با س‌هایش، زو‌ره‌ای محاسبات‌فیزیک‌ی، که از دل یک الهام‌هنری صادر شود. وقتی او برای همیشه کفش‌هایش را بیاویزد، توپ فوتبال یتیم خواهد شد و چمن‌های سبز ورزشگاه‌ها، دلتنگ نوازش‌های قدم‌های او خواهند ماند.

اما در میان این اندوه و نوستالژی زود هنگام، یک حقیقت در خشان وجود دارد که باید به آن چنگ بزنیم. حقیقتی که باعث می‌شود سمرمان را بالا بگیریم و با افتخار به گذشته‌ها نامه بزنیم؛ خوش به حال ما خوش به حال نسلی که با موسی بزرگ شد و فوتبال او را از نزدیک دید. ما کسانی هستیم که وقتی در آینده، آیندگان از اسطوره‌های باستانی فوتبال صحبت می‌کنند، نیازی نداریم به کتاب‌های تاریخ یا ویدئوهای آرشیوی و تارک پناه ببریم. مادر عصر او زندگی کردیم. مامعاصران معجزه بودیم. ما شب‌هایی را به یاد می‌آوریم که بیدار ماندیم تا رقص او را در نیوکمپ، در ماراکانا، در لوسیل و در مونونتال تماشا کنیم. ما دیدیم که چگونه غیرممکن‌ها را ممکن کرد. ما دیدیم که چگونه در برابر خشن‌ترین تکل‌ها ایستاد و سقوط نکرد. ما داستان او را زندگی کردیم.

مانسلی هستیم که با درپیل‌های او قد کشیدیم، با گل‌های ضربه آزادش که گویی قوانین فیزیک را به سخره می‌گرفتند، شگفت‌زده شدیم و با پاس‌های عمیق‌اش که خطوط زمان و مکان را می‌شکافتند، زیبایی‌شناسی فوتبال را از نو آموختیم. وقتی در آینده‌ا ما پیر سند که فوتبال در اوایل قرن بیست و یکم چگونه بود، ماقط یک کلمه خواهیم گفت؛ موسی. او فقط یک بازیکن نبود؛ او تجسم ناب‌ترین شکل لذت در یک بازی بود. او به ما یاد داد که می‌توان در اوج قله‌های شهرت و موفقیت ایستاد، اما همچنان همان پسرک متواضع و عاشق توپی بود که در کوچه‌های خاکی روسار بومی‌دوید.

مراسم خداحافظی در حال اتمام است. نورافکن‌ها یکی یکی خاموش می‌شوند. موسی از تونل ورزشگاه خارج می‌شود و برای آخرین بار بر می‌گردد تا به چمن سبز نگاه کند. این فقط خداحافظی یک‌بازیکن با پیراهن ملی‌اش نیست؛ این پایان یک حماسه عاشقانه بین یک مرد، یک ملت و یک توپ است. داستان او در آرژانتین با اشک و حسرت آغاز شد، با مبارزه و ایستادگی ادامه یافت و با شکوهی بی‌نظیر، در اوج آسمان‌ها به پایان رسید. او پیراهن شماره ۱۰ را در حالی تحویل تاریخ می‌دهد که وزن آن با طلایی خاص جام‌های جهانی وقاره‌ای برابری می‌کند. لورفت، اما جادوی او، نام او، خاطره‌ان شب‌های بی‌بدیلی که برای‌مان خلق کرد، تا ابد در حافظه جمعی فوتبال و در قلب تک‌تک کسانی که او را دیدند، زنده خواهد ماند. بدرود، پادشاه آرام. بدرود، خالق زیباترین رویاهای مستطیل سبز. تاریخ، تا همیشه با احترام او خواهد ایستاد.

داستانش را در تیم ملی بست و کتاب را با احترام در قفسه تاریخ گذاشت. اما رونالدو، همچون نویسنده‌ای که نمی‌تواند از قهرمان داستان‌ش دل بکند، مدام در حال اضافه کردن فصل‌های اضافی وبی‌کیفیتی است که تنها به شاهکار اوین طعمه می‌زند. او فراموش کرده‌است که جایگاهش در قلب پرتهال‌ی‌ها و در تاریخ فوتبال، چنان مستحکم است که نیازی به حضور فیزیکی در هر فیفادی ندارد. او خودش یک تاریخ مجسم است.

کاش کسی پدای می‌شد و در آن لحظات خشم‌های او رختکن، دست‌ورزی‌شانه‌گر بستی‌توان می‌گذاشت و به می‌گفت: «تو پیش از این همه چیز را برده‌ای. تو دین خودت را به این پرچم و این آب و خاک ادا کرده‌ای. نیازی نیست با ژسوس، با رسانه‌ها یا با زمان بجنگی. فقط کافی است ایستایی، دستت را برای هوادارانت تکان دهی و اجازه دهی آنها با احترام، با اشک و با افتخار تو وداع کنند.» کاش رونالدو قدر جایگاه رفیع خودش را می‌دانست و اجازه نمی‌داد که نام بزرگ‌ش، باز یچه لجاجت‌های روزمره و اختلافات درون تیمی‌شود. او آن قدر برای فوتبال بزرگ است که دیدن تقلیل یافتن او به یک بازیکن شاک‌ی و معترض، قلب هر عاشق فوتبالی را به درد می‌آورد.

در نهایت، تاریخ هر دو را به عنوان خدایگان فوتبال به یاد خواهد آورد. اما وقتی آیندگان به ورق‌های پایانی کتاب این دو اسطوره نگاه کنند، تضادی آشکار را خواهند دید. آنها در صفحات مربوط به موسی، روایتی از یک پایان باشکوه، پر از عشق، موسیقی و قدردانی را می‌خوانند؛ پایانی که گویی از دل یک افسانه شیر و لاتین بیرون آمده است. اما در صفحات رونالدو، با قصه‌ای تلخ و پر از حسرت مواجه می‌شوند؛ داستان عقابی که آن قدر در آسمان ماند و به پرواز در برابر طوفان اصرار کرد، که فراموش کرد چگونه باید با شکوه روی زمین بنشیند.

فوتبال، این بی‌رحم‌ترین و زیباترین پدیده قرن، امروز یک درس بزرگ به ما می‌دهد؛ جاودانگی، در همیشه بودن نیست؛ بلکه به موقع رفتن است. ای کاش کر بستی‌توان، این جنگجوی ابدی مستطیل سبز، پیش از آنکه آخرین پل‌های احترام متقابل فرو بریزد، این درس را بیاویزد و با یک تصمیم بزرگ و شجاعانه، پایانی را برای خودش رقم بزند که شایسته نام، عظمت و میراث بی‌بدیل اوست. مرثیاتی که حیف است باغبان حواشی و قهر، در کشور

نمی‌تواند زمان را در پیل بزند. زمان، بی‌رحم‌ترین مدافعی است که در نهایت، توپ را از پای هر جادوگری می‌رباید.

ای کاش کر بستی‌توان پس از سوت پایان جام جهانی قطر، زمانی که با چشمانی خیس و قلبی شکسته تونل ورزشگاه را ترک می‌کرد، متوجه می‌شد که آن اشک‌ها، زیباترین و انسانی‌ترین پایان برای حماسه او بود. ای کاش می‌دانست که پذیرش پایان، نشانه ضعف نیست، بلکه اوج بلوغ یک قهرمان است. موسی این بلوغ را در ک کرد. او فهمید که بعد از بالای سر بردن جام طلایی در لوسیل و تکرار قهرمانی‌های فراوانی، دیگر هیچ چیزی برای اثبات کردن باقی نمانده است. موسی رفت تا تصویرش در ذهن‌ها، همان تصویر لیخند فاتحانه‌ای باشد که جام را در آغوش کشیده است. او با احترام و در اوج کنار رفت تا به شخصیت و جایگاهش توهین نشود. اما رونالدو، با ماندنش، با اصرار ش بر حضور همیشگی و با دنبال آن خروج قهرآمیز او از کمپ تمرینی مخایره شد. گویی که حالا باید با یک مربی بر سر اثبات جایگاهش بجنگد؛ جایگاهی که پیش از این، نیاز به هیچ اثباتی نداشت.

که حضورش در زمین لرزه بر اندام هر حریفی می‌انداخت، حالا به تیرت خاشیه‌ای روزنامه تبدیل شده است. قهر کردن، ترک اردو و خط و نشان کشیدن برای سرمربی، رفتارهایی نیستند که برانزده پادشاه لیسبون باشند. این اتفاقات، تیشه‌ای است که او با داستان خودش بر ریشه مجسمه باشکوهی می‌زند که سال‌ها برای ساختنش عرق ریخته و خون دل خورده بود. برای هواداران فوتبال، تماشا‌ش‌ای فروریختن این بت ذهنی، چیزی شبیه به تماشا‌ی ویران شدن یک بنای تاریخی است. ما دوست داشتیم رونالدو را با آن ایستادن‌های مغرورانه پشت ضربات زاز، با آن فریادهای از ته دل پس از گلزنی و با آن قامت افراشته‌ای که الهام‌بخش یک نسل بود، به یاد بیاوریم، نه با چمدانی در دست و چهره‌ای برافروخته که از در پشتی کعب تیم‌ملی خارج می‌شود. تفاوت امروز موسی و رونالدو، تفاوت در کیفیت فنی آنها نیست؛ تفاوت در هنر خداحافظی است. خداحافظی، شاید سخت‌ترین مهارت در زندگی یک ورزشکار حرفه‌ای باشد. اینکه بدانی کی باید صحنه را ترک کنی تا تماشاگران هنوز تشنه تماشا‌ی تو باشند، یک موهبت است. موسی با ظرافتی‌شاعرانه این کار را انجام داد. او

چرا لثو با رفتن جاودانه شما اما کر بستی‌توان با اصرار بر ماندن، عظمت خود را به حاشیه برد؟

هنر به موقع رفتن

میلیون هانفر، تاج پادشاهی‌اش را با وقار بر زمین می‌گذازد. اما در سوی دیگر، کر بستی‌توان رونالدو ایستاده است. مردی که روزگاری نماد تسلیم‌ناپذیری و قدرت مطلق بود، اما حالا، در تاریک‌ترین روزهای و ورزشی‌اش، در حال رقم زدن پایانی است که هیچ‌کس، حتی سرسخت‌ترین منتقدانش هم از روی دین آن رانداشتند. تصویر ترکارا دوی تیم ملی پر تغال در فیفادی اخیر، تصویری نیست که به این سادگی‌ها از حافظه فوتبال پاک شود. وقتی خبر در گیری لفظی کر بستی‌توان با ژرژ ژسوس، سرمربی تیم ملی و به دنبال آن خروج قهرآمیز او از کمپ تمرینی مخایره شد، گویی بخشی از ابهت یک اسطوره فرو ریخت. مردی که خط‌کش افتخار و غیرت در لباس ملی بود، حالا در گیر یک جنگ فرسایشی و کود کانه شده است و با لحنی آمیخته به غروری جریحه‌دار شده، شرط می‌گذارد که تا ژسوس روی نیمکت باشد، من بر نمی‌گرم. این جملات، از دهان کسی بیرون می‌آید که برای بر تهال‌ی، معنای دقیق کلمه امید‌بوسد، رونالدو برای مردم کشورش، دست کمی از موسی برای آرژانتینی‌ها یا مارادونا برای پاپلی‌ها نداشت. او همان ناخدای جسوری بود که کشتی طوفان زده پر تغال را در یورو ۲۰۱۶ به ساحل قهرمانی رساند و نام کشورش را بر بام اروپا حک کرد. اما حالا، همان ناخدا، در حال سوراخ کردن عرشه کشتی خاطرات خودش است.

تراژدی کر بستی‌توانو رونالدو، تراژدی مردی است که نمی‌تواند نقطه پایان را بیذیرد. بزرگ‌ترین نقطه قوت او در تمام این سال‌ها، یعنی همان عطش سیری‌ناپذیر، همان جاذبلی دیوانه‌وار و همان کمال گرایی بی‌رحمانه‌اش که او را به پنج توپ طلا و رکوردهای دست‌نیافتنی رساند، حالا به پاشنه آشیل او تبدیل شده است. رونالدو در تمام زندگی‌اش آموخته بود که با هر سدی بجنگد و آن را بشکند؛ او فقر را شکست داد، استعداد ذاتی رقیب‌ا را با تمرین طاقت‌فرسا جبران کرد و حتی جاذبه زمین را با پرش‌های بلندش به سخره گرفت. اما او یک چیز را فراموش کرده؛ هیچ‌کس

